جلسه 115-741

**چهار‌شنبه - 01/02/95**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به این بود که اگر کسی در رمی جمرات جمره اولی را مثلا سه بار سنگ بزند و بعد برود سراغ جمره وسطی هفت بار آن را سنگ بزند باید برگردد و کل سنگ‌هایی را که زده اعاده کند حتی آن سه سنگ اول را که به جمره اولی زده شرعا چون ملغی هست باید اعاده کند بخاطر ظاهر صحیحه معاویة بن عمار بلکه صریح آن‌که تعبیر داشت: یعید علیهنّ بسبع.

ابن ادریس گفته است که نیازی به این‌که ما بیاییم و آن سه سنگی که به جمره اولی زدیم اعاده کنیم نیست. تکمیل می‌کنیم ناقص را.

ولی این اجتهاد در مقابل نص است. وقتی روایت می‌گوید یعیده سبعا، ما بگوییم یکمله؟ این وجهی ندارد.

[سؤال: ... جواب:] یعید. یرمیهن جمیعا بسبع سبع. ... ایشان تعبیر کرده است، نه تنها ایشان، علامه در چهار کتابش بر خلاف آنچه که صریحا در مختلف فرموده، مشی کرده. در مختلف فرموده که یستأنف؛ بخاطر نص باید از نو جمره اولی را شروع بکند. آن سه سنگ را هم که زده است اعاده کند. ولی در چهار کتاب: قواعد،‌ تحریر، تذکره، منتهی، مثل ابن ادریس گفته است یکمل الناقص و یعید ما بعده. ولی اجتهاد در مقابل نص می‌شود. چون وقتی نص در صحیحه معاویة بن عمار می‌گوید یعید یرمیهن جمیعا بسبع سبع،‌ جایی برای این اجتهاد نیست.

[سؤال: ... جواب:] تعبیر در اینجا این است که یعید بسبع سبع. تعبیر در این روایت این هست: بعد از یعید یرمیهن جمیعا بسبع سبع قلت فان رمی الاولی باربع و الثانیة بثلاث و الثالثة بسبع قال یرم الجمرة الاولی بثلاث و الثانیة بسبع. فرمود اگر جمره اولی را چهار تا سنگ زدی، جمره وسطی را سه تا سنگ زدی، جمره عقبه را هفت تا سنگ زدی،‌ برگرد،‌ جمره اولی را تکمیل کن،‌ یرم الجمرة الاولی بثلاث، اما جمره وسطی را که سه تا سنگ زدی و الثانیة بسبع، هفت تا سنگ بزن به جمره وسطی. یعنی آن سه تا سنگ،‌ ملغی. صریح‌تر از این حدیث می‌خواهیم پیدا کنیم؟‌ قلت. وقتی سؤال را معاویة بن عمار عوض کرد گفت اگر فرض کنیم رمی جمره اولی که می‌کرد چهار تا سنگ زد به آن، در جمره وسطی هم چهار تا سنگ زد، جمره عقبه را هفت تا سنگ زد، اینجا امام فرمود یرم الاولی بثلاث و الثانیة بثلاث و لایعید علی الثالثة. و لذا وجهی برای این فرمایش علامه در این چهار کتاب وفاقا للسرائر نیست.

حالا چرا آن سه سنگی را که به جمره اولی زده اعاده کند؟‌ اگر ما بگوییم موالات در رمی هفت سنگ به یک جمره شرط است، عرف استظهارش از ارم الجمرة‌ سبعا موالات می‌فهمد که مقتضای قاعده است این روایت. چون بالاخره موالات بهم خورده. رمی جمره اولی کرده سه بار بعد رفته رمی جمره وسطی کرده سه بار، بعد رفته رمی جمره عقبه کرده هفت بار، موالات بهم خورده در جمره اولی و وسطی. در جایی که چهار تا سنگ بزند شارع الغاء‌ کرده شرطیت موالات را حداقل در حال نسیان و جهل. اما اگر سه سنگ بزند ظهور اولی ارم الجمرة سبعا بنابر نظر مرحوم آقای خوئی ظاهرش اعتبار موالات است. آقای زنجانی هم پذیرفتند. آقای سیستانی هم پذیرفتند.

ولی آن‌که استظهارش این نیست کما این‌که ما عرض کردیم هیچ استظهار نمی‌کنیم از ارم الجمرة سبعا موالات را،‌ این حکم در این صحیحه معاویة بن عمار می‌شود تعبد.

و جالب این است آقای خوئی در اینجا بر اساس همین مشی، مشی فرمودند؛ فرمودند موالات شرط نیست در هفت سنگ زدن به یک جمره. و لذا اگر ما بودیم و علی القاعدة سه سنگی که به جمره اولی زد کافی بود، می‌رفت چهار سنگ به آن می‌زد، اتمام می‌کرد. و جمرات بعدی را اعاده می‌کرد. اما صحیحه معاویة بن عمار الغاء کرد آن سه شوط [سنگ] را و ما تعبدا می‌پذیریم؛ عرض ما این است جناب آقای خوئی! شما که نباید این‌طور بفرمایید. صاحب جواهر موالات را می‌گوید استظهار نمی‌کنم از ادله. ارم الجمرة سبعا موالات از آن استظهار نمی‌شود که ما هم همین را قبول کردیم. اما شما که در بحث تیمم، در بحث طواف، در بحث سعی،‌ اصرارتان بر این بود که بفرمایید ما استظهار می‌کنیم از اضرب بیدیک علی الارض ثم امسح علی جبهتک و علی ظاهر کفیک در تیمم استظهار می‌کردید موالات را. و یا در طواف استظهار می‌کردید موالات را و همین‌طور در سعی. اینجا فما ادی مما بدی؟؟ اینجا چطور شد که استظهار نمی‌کنید موالات را در رمی هفت سنگ به یک جمره؟

[سؤال: ... جواب:] ارم الجمرة‌ سبعا،‌ آنجا هم طف بالبیت سبعا، اسع بین الصفا و المروة سبعا. چه فرق می‌کند؟

[سؤال: ... جواب:] آقای خوئی فرمودند که ما علی القاعدة اگر مشی می‌کردیم چون موالات معتبر نیست بین هفت سنگ به یک جمره زدن می‌گفتیم آن سه سنگی که به جمره اولی زدید مجزی است. برگردید چهار تا سنگ را به آن جمره بزنید، جمرات بعدی را اعاده کنید. اما چون نص خاص گفت یعید فیرمیهن بسبع، یعنی آن سه سنگی که به جمره اولی زدید الغاء شد و ما اجتهاد در مقابل نص نمی‌توانیم بکنیم. ما عرض می‌کنیم حتی اگر نص هم نبود شما طبق قاعده‌ای که استظهار می‌کنید باید برای فوت موالات همین را بفرمایید. بفرمایید که باید از نو رمی جمره را شروع بکند چون بین آن سه سنگی که زد و این چهار سنگی که می‌زند موالات مختل شده.

در تقریرات آقای خوئی یک مطلبی را به ابن بابویه نسبت داده که کانه ابن بابویه این‌طوری می‌گوید؛ ابن بابویه می‌گوید در جایی مجازید چهار سنگی که به جمره قبلی زدید تکمیل کنید، در جایی مجازید به این‌که تکمیل کنید جمره سابقه‌ای را که قبلا چهار سنگ به او زده بودید و بروید سه سنگ به آن بزنید بگویید ان‌شاءالله صحیح است که جمره لاحقه را هفت سنگ زده باشید نه کمتر. شرط جواز اکمال نسبت به جمره سابقه مثلا نسبت به جمره اولی‌ که در روایت گفت اگر چهار سنگ به او زده بودید،‌ بعد آمده بودید جمره وسطی، به جمره وسطی سنگ زده بودید مجازید برگردد و آن سه سنگی که به جمره اولی نزدید آن سه سنگ را بزنید و السلام. آقای خوئی نسبت دادند به ابن بابویه پدر صدوق که ایشان می‌گوید شرطش این است که جمره بعدی را هفت سنگ زده باشید نه کمتر. یعنی اگر شما جمره اولی را چهار سنگ زدید، جمره ثانیه را هم چهار سنگ زدید، و لو جمره عقبه را هفت سنگ زده باشید، فایده‌ای ندارد. چرا؟ برای این‌که شما جمره اولی را که چهار سنگ زدید، شرط جواز اکمال آن این بود که جمره‌های بعدی را هفت سنگ زده باشید؛ اما متاسفانه شما جمره وسطی را هم چهار سنگ زدید.

بعد آقای خوئی فرموده ابن بابویه این‌که اجتهاد در مقابل نص شد. صریح صحیحه معاویة بن عمار این است که فانه رمی الجمرة الاولی باربع و الثانیة باربع و الثالثة بسبع قال یعید فیرمی الاولی بثلاث و الثانیة بثلاث و لایعید علی الثالثة.

بعد آقای خوئی فرموده که ممکن است ابن بابویه که آقای خوئی این کلام را به او نسبت داده، ابن بابویه فرضی، بگوید دلیل من بر این حرف را گوش بدهید بعد قضاوت کنید. دلیل من روایت علی بن اسباط است. روایت علی بن اسباط چی می‌گوید؟ و اذا رمی شیئا منها اربعا بنی علیها و لم یعد علی ما بعدها ان کان قد اتم رمیه. آقای خوئی می‌فرماید ممکن است کسی به نفع ابن بابویه آقا این شرط مفهوم دارد. در صورتی بنا می‌گذارد این شخص بر آن چهار سنگی که زد به جمره سابقه، ان کان قد اتم رمیه، در صورتی که رمی بعدی را، رمی جمره بعدی را کامل انجام داده باشد. مفهومش این است که ان لم یکن قد اتم رمیه فی الجمرة اللاحقة لم یبن علیها، جایز نیست که بنا بگذارد بر آن چهار سنگی که در جمره سابقه زده.

بعد آقای خوئی فرموده که ما اشکال‌مان این است که این روایت سندش ضعیف است. معروف عن اخیه در این سند واقع شده. این معروف کیه؟ معروف نامعروف است. نگویید این معروف بن خربوذ است. آن رجل جلیل القدر. نه؛ معروف بن خربوذ، رجل جلیل القدری که در عرض زراره و محمد بن مسلم و شاید بالاتر از این‌ها بود، اما گمنام شده است در تاریخ، آن معروف بن خربوذ از اصحاب امام باقر علیه السلام بوده. چه ربطی دارد به این معروف عن اخیه عن علی بن اسباط راوی با واسطه علی بن اسباط؟ آن معروف بن خربوذ نیست. یک معروف دیگری است که ما نمی‌دانیم کیست.

واقعا عجیب است. حالا این نسبت به ابن بابویه را باید حمل بر سهو کرد؛ چون ما کتاب ابن بابویه دست ما نیست، در مختف نقل کرده کلام ابن بابویه و در دروس، در مختلف آن کلامی که از ابن بابویه نقل می‌کند مثل کلام خود مختلف و خود آقای خوئی است در مقابل ابن ادریس. ابن ادریس گفت اگر سه سنگ زده بود به جمره اولی،‌ و بعد آمده بود سنگ زده بود جمره‌های بعدی، یکمل الناقص در آن جمره اولی و یعید الجمرات اللاحقة که علامه در مختلف گفت این خلاف نص است. علامه در مختلف می‌گوید ابن بابویه هم حرف ما را می‌زند. می‌گوید باید آن سه سنگی را هم که به جمره اولی زده استیناف کند که آقای خوئی هم همین را پذیرفت گفت ظاهر نص همین است. این حرف ابن بابویه که موافق آقای خوئی است.

یک مطلبی هم از ابن بابویه نقل شده در دروس شهید اول. آن مطلب این است: می‌گوید اگر کسی جمره اخیره را، جمره عقبه را سه سنگ بزند، جمره اخیره را سه سنگ بزند،‌ لو لم رمی الاخیرة بثلاث، ثم قطعه، استأنف عن علی بن بابویه و بنی علیه الشیخ فی المبسوط. جمره اخیره را سه سنگ بزند، رها کند. جمره عقبه که جمره اخیره است خیلی شلوغ می‌شود معمولا، حالا معمولا. رفت سه سنگ زد گفت نفسم گرفت، آمد بیرون، ول کن نخواستیم، آمد رفت خیمه‌ها، گفتند چکار کردید؟ گفت همه سنگ‌ها را حسابی زدیم هفت تا هم بیشتر زدیم، جمره اولی،‌ جمره وسطی، جمره عقبه سه تا سنگ زدیم خسته شدیم، گفتیم خدا قبول می‌کند همین را. گفتند این حرف‌ها چیه برگرد باید جمره عقبه را هفت تا سنگ بزنی. بالاخره ترساندنش و یک چیزهایی هم به او گفتند که زنت ممکن است بر تو حرام بشود که حالا این هم درست نیست این حرف. برگشت علی بن بابویه می‌گوید آن سه سنگی هم که زدی باید تدارک کنی. شیخ در مبسوط می‌گوید نه؛ آن سه سنگی که زدی قبول است؛ چهار تا سنگ دیگر بزن که آقای خوئی هم نظر شیخ را در مبسوط قبول دارد چون موالات را معتبر نمی‌داند. ابن بابویه موالات را معتبر می‌داند. این را گفت. این حرف‌هایی که به ایشان نسبت داده شد در تقریرات آقای خوئی که ما دو تقریر دیدیم، دیدیم همین نسبت داده شده، حالا آقای خوئی از کجا گرفتند و اشکال کردند و گفتند این اجتهاد در مقابل نص است، این حرف‌ها...

[سؤال: ... جواب:] کلام ابن بابویه در این نقل دروس این است که آن سه سنگی که به جمره عقبه زدی مجزی نیست چون موالات فوت شده.

[سؤال: ... جواب:] آنی که در صحیحه معاویة بن عمار بود، آنجایی بود که جمره اولی را سه تا زده یا جمره وسطی را سه تا زده بعد رفته جمره بعدی را رمی جمره بعدی کرده، روایت آنجا گفت که چون سه تا سنگ به جمره قبلی زدی باید کل جمره قبلی را اعاده کنی. این می‌شود تعبد خاص. آقای خوئی هم پذیرفت. علی بن بابویه راجع به جمره اخیره هم گفته اگر سه تا سنگ زدی اما جمره اولی و وسطی را کامل سنگ زده بودی مشکل فقط در جمره اخیره است که سه تا سنگ زدی. اینجا علی بن بابویه موالات را شرط می‌داند. می‌گوید استأنف الرمی. شیخ در مبسوط موالات را شرط نمی‌داند می‌گوید اکمل الرمی. آقای خوئی هم نظرش با نظر شیخ در مبسوط اینجا یکی است چون موالات را اینجا گفته شرط نیست. این چه ربطی دارد به این‌که بگوییم علی بن بابویه بر خلاف صحیحه معاویة بن عمار صحبت کرده؟

اما راجع به این مطلبی که ایشان فرموده روایت علی بن اسباط اشکال سندی کرده، روایت علی بن اسباط چی می‌گوید؟ سند اصلا درست؛ دلالتش را حساب کنید. دلالتش این است: دلالتش را بخوانم برای‌تان.

می گوید: اذا رمی شیئا منها اربعا، اصلا راجع به سه تا سنگ زدن نیست که علی بن بابویه مدام می‌گفت، حالا، اذا رمی شیئا منها اربعا، چهار تا سنگ بزند به جمره اولی مثلا، بعد بیاید جمره وسطی را هفت تا سنگ بزند، بنی علیها و لم یعد علی ما بعدها، آن چهار تا سنگی که به جمره اولی زده قبول است، بنی علیها، بنا بر او می‌گذارد، یعنی می‌گوید چهار تا سنگ زدم سه تا سنگ دیگه می‌زنم، و لم یعد علی ما بعدها ان کان قد اتم رمیه، این شرط به این جمله دوم می‌خورد. می‌گوید آن سه سنگی که جمره اولی نزده بود برود آن سه سنگ را بزند و نیازی به این ندارد که برگردد به جمره بعدی، اگر جمره بعدی را تکمیل کرده. یعنی اگر جمره بعدی را تکمیل کرده نیازی نیست برگردد به جمره بعدی. اگر جمره بعدی را تکمیل نکرده باید برگردد آن جمره بعدی را تکمیل بکند.

[سؤال: ... جواب:] بنی علیها و لم یعُد علی ما بعدها یا و لم یُعد علی ما بعدها ان کان قد اتم رمیه. یعنی اگر رمیش نسبت به جمره لاحقه، جمره بعدی تام بود لم یعد علیها. برنمی گردد آن جمره بعدی. ولی اگر تام نبود رمی جمره بعدی عاد علیها. اما عاد علیها لاستینافها؟ نه؛ عاد علیها لاتمامها. ... اگر یعُد باشد، لم یعد علی ما بعدها که روشن است. برنمی گردد به این جمره لاحقه اگر اتم رمیه، اگر لم یتم رمیه برمی گردد به جمره لاحقه لاتمامها. اگر لم یُعد علی ما بعدها باشد، اعاد علیه اعم است، اعاد علیه یعنی صحنه را بر گرداند به عقب. در روایات وضوء داریم: اعاد علیه نه این‌که وضوء را از نو شروع بکن. اعاد علی ما بعدها این یعنی اعاد علی الجمرة،‌ یعنی بر می‌گرداند وضعیت را یا خودش را به آن جمره بعدی. نه این‌که رمی جمره بعدی را کلا اعاده می‌کند. معنایش این نیست. اعاد علی الجمرة اللاحقة یعنی اعاد نفسه علیها، خودش را بر می‌گرداند آنجا. اما برای چی برمی گرداند؟ ان لم یکن قد اتم رمیه، برمی گرداند برای اتمام. این اصلا ربطی به این‌که شرط برای بنی علیها که آقای خوئی مطرح کرد که بنی علیها شرط بناء بر رمی جمره سابقه که چهار تا سنگ به او زدی این است که ان کان قد اتم رمیه، شرطش این است که رمی جمره بعدی را کامل انجام داده باشی. معنای روایت این نیست. شما فقط اشکال سندی می‌کنید به روایت. اشکال دلالی به این واضحی دارد.

[سؤال: ... جواب:] قطعا این اشتباه است؛ چون اعاد علی ما بعدها ان کان قد اتم رمیه که غلط فاحش است. بنی علیها و اعاد علی ما بعدها ان کان قد اتم رمیه؟ یعنی اگر رمی بعدیش کامل باشد، آن وقت رمی بعدیش باطل است. ... بنی علیها و اعاد علی ما بعدها ان کان قد اتم رمیه یک لحظه فکر کنید می‌فهمید از افحش اغلاط است. کسی این را نمی‌گوید. ... حالا یک اشتباهی ثبت شد، گفت یک آقایی شخصی را دیدی گفت احمد آقا چرا اینقدر قیاقه‌ات عوض شده قدت فرق کرده وزنت تغییر کرده گفت من احمد آقا نیستم گفت عجب پس اسمت هم عوض شده. شما اصل را می‌گیرید این نسخه را درست کنید یک جا هم که نسخه مغلوطه نیاز به این دارد، می‌گویید این را یک ضمیمه‌ای بکنید. ... حالا این وسائل‌هایی که ما داریم: اذا رمی شیئا منها اربعا بنی علیها و اعاد علی ما بعدها ان کان قد اتم رمیه، این قطعا غلط است.

از این بحث بگذریم.

بحث دیگر راجع به این هست که این صحیحه معاویة بن عمار که گفت اگر چهار سنگ زدی به جمره اولی و بعد هفت سنگ زدی به جمره وسطی و عقبه،‌ برگرد همان چهار سنگ جمره عقبه را تکمیل کن؛ اعاده جمرات لاحقه لازم نیست. آیا این شامل متعمد هم می‌شود؟ اختلاف هست. بعضی‌ها گفتند شامل متعمد هم می‌شود. مثل اطلاق عبارت صاحب شرائع. بعضی‌ها گفتند شامل جاهل و ناسی می‌شود ولی شامل متعمد نمی‌شود. بعضی‌ها هم گفتند فقط مختص به ناسی هست؛ نا شامل متعمد می‌شود نه شامل جاهل که آقای خوئی هم طرفدار این نظر اخیر هست.

در نقل اقوال تعبیر صاحب شرائع این است: من حصل له رمی اربع حصیات ثم رمی علی الجمرة الاخری حصل الترتیب. اطلاق دارد؛ هم شامل جاهل هم ناسی هم عامد می‌شود. صاحب جواهر هم میل دارد به تقویت این نظر. ولی علامه فرموده مختص به ناسی هست. بعضی‌ها هم گفتند جاهل را هم ملحق به ناسی می‌کنیم. صاحب حدائق گفته اصحاب فقط در مورد ناسی این حکم را قائلند که ترتیب معتبر نیست نسبت به سه سنگ آخر در هر جمره‌ای. صاحب جواهر هم انکار می‌کند نظر صاحب حدائق را می‌گوید نخیر؛ اصحاب مختص نکردند این حکم را به ناسی بلکه شامل متعمد هم می‌شود و هم اشکال می‌کند به دلیل کسانی که می‌گویند این عفو از اخلال به ترتیب در سه سنگ آخر مختص است به ناسی. اشکالش این است: می‌گوید علامه در تذکره استدلال کرده که این عفو از اخلال به ترتیب مختص به ناسی هست، فرموده که چون ترتیب بین جمرات معتبر است و شخص متعمد اخلال کرده به این شرط ترتیب، صاحب جواهر می‌گوید مصادره به مطلوب می‌کنید؟ کی می‌گوید ترتیب در سه سنگ اخیر معتبر است؟ تا بعد بگویید عامد اخلال کرده به این شرط ترتیب. نخیر؛ ما اصلا منکر می‌شویم شرطیت ترتیب را بین جمره اولی و جمره وسطی و جمره عقبه نسبت به سه سنگ پنجم و ششم و هفتم.

آقای خوئی فرمودند که به نظر ما حق با علامه است. نه متعمد مشمول این عفو است نه جاهل. فقط مختص ناسی است. چرا؟ برای این‌که اطلاقات اولیه که ترتیب را بیان کرد. آن صحیحه معاویة بن عمار که می‌گفت ارم الجمرة الاولی ثم ارم الجمرة‌ الثانیة ثم ارم الجمرة الثالثة. این ظاهر در ترتیب است. اصل اولی ترتیب است. ما باید این دلیل عفو را ملاحظه کنیم که آیا مختص به ناسی هست یا اعم است از ناسی و غیر ناسی. بعد ایشان فرموده وقتی دلیل عفو را که صحیحه معاویة بن عمار است نگاه می‌کنیم انصافا منصرف به ناسی است. چرا؟ برای این‌که همین معاویة بن عمار که سؤال کرد در جای دیگر از امام راجع به ترتیب بین رمی جمرات، حالا در این صحیحه آمده سؤال می‌کند اگر کسی بر خلاف ترتیب عمل کرد، حکمش چیه؟ یعنی عالما عامدا بر خلاف ترتیب عمل کرد؟ این‌که سؤال ندارد. شما قبلا از امام شنیدی ترتیب باید رعایت بشود بین رمی جمرات سه‌گانه. حالا باز هم سؤال می‌کنی کسی که اخلال کرده به ترتیب عمدا حکمش چیست،‌ این سؤال عرفا لغو است. و لذا انصراف دارد این سؤال به کسی که اخلالش از روی عمد نیست. مثل حدیث لاتعاد الصلاة. چطور انصراف دارد از عالم عامد؟ این هم یک چیزی است مثل حدیث لاتعاد.

اما راجع به این‌که چرا از جاهل منصرف هست، آن هم ایشان می‌فرماید برای این‌که فرض بعید است که انسان از روی جهل بیاید، یعنی معاویة‌ بن عمار فرض کند شخصی از روی جهل اخلال کرده ترتیب را. چرا؟ برای این‌که یا باید فرض کنیم جاهل به اصل وجوب رمی است این شخص، یا جاهل به اصل ترتیب است، یا جاهل به این است که هر جمره‌ای را باید هفت سنگ بزنیم. مثلا فکر می‌کند چهار سنگ بزنیم به هر جمره‌ای کافی است. انصافا این فرض‌ها بعید نیست؟ آقا معاویة بن عمار شنید از امام ترتیب بین جمرات سه‌گانه را بعد بیاید فرض کند آدم از روی جهل به اصل ترتیب یا جهل به عدد هفت که باید هفت سنگ بزند اگر بیاید چهار تا سنگ بزند به جمره اولی بعد برود به جمرات دیگر سنگ بزند حکمش چیه این خیلی بعید است. و لذا باید بگوییم این صحیحه منصرف به ناسی است.

ما یک جمله بگوییم بقیه‌اش باشد ان‌شاءالله برای شنبه. آقا! مگر معاویة بن عمار از خودش حرف زد؟ معاویة بن عمار مثل مسأله‌گو. اول شنید امام امر کرد به ترتیب، حالا اگر اول شنیده باشد. این هم مفروغ‌عنه بگیریم اول شنید که امام امر کرده به ترتیب. بعد حالا می‌پرسد اگر کسی ترتیب را اخلال کرد بعد شما می‌گویید معاویة بن عمار که می‌داند ترتیب شرط است. معاویة بن عمار می‌داند اما سؤالش مگر از فعل خودش است؟

وانگهی چرا از جاهل منصرف باشد؟ آقا! خیلی‌ها جاهلند به این نحو که فکر می‌کنند چهار تا سنگ با هم بزند کافی است. در مشتش چهار تا سنگ می‌گیرد یک جا می‌زند به جمرات. این یک سنگ حساب می‌شود. جاهل است. یا شک می‌کند هفت تا سنگ زدم یا کمتر؟ می‌گوید ان‌شاءالله که هفت تا سنگ زدم. گاهی آدم گمان هم دارد خیلی دلش می‌خواهد بگوید ان‌شاءالله. فکر می‌کند ظن در رکعات معتبر است ظن در عدد رمی هم معتبر است. این می‌شود جاهل. جاهل شاخ و دم دارد؟ اکثر ما مردم جاهلیم. چرا انصراف داشته باشد از جاهل؟ مگر معاویة بن عمار دارد راجع به خودش سؤال می‌کند؟ امر به ترتیب را شنیده، اولا: معلوم نیست این امر را قبلا شنیده ثانیا معلوم نیست استظهار حکم وضعی بکند، شاید احتمال این حکم تکلیفی باشد. وانگهی مگر حتما باید آدم اطلاقی را شنید دیگر سؤال از مقیدات نکند؟ بعدش هم سؤال از افراد دیگری که مبتلا می‌شوند به مخالفت این حکم شرعی از حال آن‌ها سؤال نکند که شاید مشمول عفو باشند.

و لذا وجهی برای این انصراف تا حالا نیست.

بقیه مطالب ان‌شاءالله روز شنبه.